

نامه ها

«سر دبیر محترم مجله آینه پژوهش»

سلام عليكم ورحمة الله

ضمن تجدید عهد با دوستان مجدداً خاطر نشان می سازد که:

جای برخی پژوهشهای تاریخی و سیره ای و به نقد کشیدن متون کهن با ذره بین کتاب و سنت قطعی هم چنان خالی است؛ که مجله وزین شما می تواند این خلأ را پر کند. به نظرم بسیار مناسب خواهد بود که موضوعات آمده در کتابهای سیره تاریخ و... که گاه مشهور است اما بنیادی ندارد، به نقد کشیده شود و واقعیت راستین عرضه گردد. مقاله ای در نقد داستان «شق صدر» فرستادم که امید است زمینه گشودن این بخش را در مجله فراهم آورد.

سید ابراهیم سیدعلوی

با سلام و امید موفقیت دست اندرکاران مجله آینه پژوهش؛ آقای سید صفر رجبی در یادداشت کوتاهی در شماره ۷، ص ۱۲۴ راجع به تهذیب الأنساب نکاتی را یادآوری کرده اند که هر دو محل تأمل است.

(۱) اینکه فرموده اند: نام مؤلف شیخ

الشرف عبیدلی است، درست است و شیخ شرف الدین عبیدلی در تیتز قطعاً غلط چاپی است؛ چون در متن معرفی نیز شیخ الشرف آمده است.

(۲) اینکه نوشته اند: «علاوه تهرانی در الذریعه به تفصیل از این کتاب و مؤلف گرانقدر یاد کرده است» درست نیست. وی از کتاب شیخ الشرف عبیدلی یاد کرده است ولی در متن معرفی کتاب در شماره ۶ ص ۶۱ توضیح داده شده است که کتاب مورد گفتگو در حقیقت نگاشته دو نفر است:

۱- شیخ الشرف ۲- ابن طباطبا که یکی از شخصیتهای معاصر شیخ الشرف و بسیار مسلط در فن انساب می باشد. از کتاب با این ویژگیها کسی اطلاع نداشته و در الذریعه نیز نیامده است و آنچه در الذریعه یاد شده است، اصل این کتاب است.

خوب است مسئولان محترم مجله این گونه یادآوریها را ابتداء به طرف ذی ربط ارجاع دهند و پس از دقت در چگونگی آن به تشریح آن مبادرت ورزند.

محمدکاظم محمودی

سلام عليكم ورحمة الله و برکاته

با ابلاغ تحیات و ادعیه خالصانه، هفتمین شماره مجله گرامی آینه پژوهش ملاحظه شد و از مقالات دربار آن بهره مند و مستفیض شدیم.

اجازه فرمائید این مطلب عقیدتی مهم را عرض کنم که در این روزها بسیار می خوانیم و می شنویم که از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تعبیر به «پیغمبر اسلام - پیغمبر گرامی اسلام - رسول گرامی اسلام» می شود، در صورتی که این تعبیر درستی نیست و آنچه در قرآن کریم یاد شده «محمد رسول الله» و لکن رسول الله و خاتم النبیین، است و در اذان می گوئیم «اشهد ان محمداً رسول الله».

در حقیقت حضرتش «شارع مقدس اسلام» است نه «رسول اسلام» که این تعبیر را دشمنان آن حضرت و اسلام یعنی شیاطین کفار ابداع و اختراع کرده و بدست مستشرقانشان و به زبان گویندگانشان بکار می برند و زواج می دهند، چه آنها قبول ندارند و متکرند که آن حضرت رسول خدا باشد، اما «پیامبر اسلام» و رسول اسلام، معنای دیگری دارد که با یاور آنان

هیچگونه منافاتی ندارد.

اگر ما مسلمانان هم که آن حضرت را «رسول الله و فرستاده خدا» صلی الله علیه و آله می دانیم از روی غفلت و عدم تأمل حضرت رسالت پناه را «رسول اسلام و پیامبر اسلام» بنامیم، دشمنان را تأیید و شاد کرده ایم. و نیز باید بگوییم که رواج این تعبیر خطا از همین نیم قرن اخیر است آن هم در بلاد اسلامی ایران و الا تا حدود ۱۲۰۰ شمسی در هیچ کتاب و نشریه اسلامی به فارسی یا عربی چنین چیزی مشهور نیست و در بلاد عرب زبان هم از آن اثری دیده نمی شود. پس باید با این پدیده ناروا مقابله و ناآگاهان را بیدار کرد.

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را اسماء و القاب خاصه توقیفی است که در کتب سیره و حدیث یاد شده است، از جمله در کتاب شریف کشف الغمه محدث اربلی و کتب علامه مجلسی و محدث قمی، رضوان الله علیهم؛ مع الأسف آنها همه فراموش گردیده و امروزه بیشتر از آن لفظ اختراعی موزیانه دشمنان دین استفاده و بکار برده می شود.

سالها قبل، مرحوم ادیب فاضل محقق آقا سید کریم امیری فیروزکوهی مقالتی در همین زمینه به تفصیل نوشت و در مشهد مقدس منتشر فرمود، اما غفلت اذهان مانع اثر قاطع گردید. دیگر از جمله غفلتها و مسامحات الفاظ و عباراتی است که در

سعه صدر شما و دیگر دست اندرکاران این مجله به تذکر چند نکته، جسارتاً، مبادرت می ورزم.

۱- در یادداشتی که خطاب به خواننده و مشترک در اول مجله قرار داده شده است، مرقوم فرموده اند: «با این شماره دومین سال انتشار مجله آینه پژوهش می آغازد». این جمله، علاوه بر این که به نظر این بنده درست نیست و فعل «آغازیدن» متعدی است؛ اصولاً بکار بردن چنین کلمات و ترکیباتی برای یک مجله وزین علمی و انتقادی «سبک» و دور از شیوه کار مجله است و نیز کلماتی مانند: «سوگمندانه» که به جای «متأسفانه» یا «مع التأسف» یا «باتأسف» چندبار در سرمقاله آمده است؛ مناسب نیست. سوگ یا سوگ به معنی عزا و معصیت و امثال اینها معنی می دهد. این نوع ترکیبات را به مجلاتی واگذار فرمایید که در «نو آوریها» افراط می کنند و گویا قصد هدم بنیان زبان شیرین فارسی را دارند!

۲- زبان فارسی پشتوانه بسیار غنی و سرشاری دارد که با بکار بردن ترکیبات اصیل فارسی نیازی به ساختن چنین ترکیبات «من درآورده» ای و «نوظهوری» نیست. از سوی دیگر: از شیر حمله خوش بود و از غزال رم!

درباره نقد و انتقاد مطالبی بحق نوشته

مذاهب حق جعفری «نه مذهب حق که غلط شنیعی است» آن الفاظ جایی و اعتباری ندارد؛ مانند «خلفای راشدین»، «صحاح سته»، «صحیح فلان»، «تاریخ قرآن»، و نیز گفتن و نوشتن اسماء مقدسه چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین بصورت «پیغمبر (ص)»، «علی (ع)» که لقب خاص آن حضرت (امیرالمؤمنین علیه السلام) است و امثال این تعابیر که دون شأن محترم آن برگزیدگان حضرت باری است. امید که همگان در حفظ و حراست و تعظیم شعائر دینی و مذهبی بیدار و هشیار باشیم که و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب.

زیاده تصدیع نداده تاییدات و توفیقات الهیه را مسئلت دارم.

والسلام علیکم و رحمة الله

دعاگو، روضاتی

پس از عرض سلام و تحیت؛ از آنجا که در چند موضع، من جمله، سرمقاله، از خوانندگان خواسته اید که نظریات و انتقادات خود را بنویسند، بنده به استظهار

بیاموزند.

هنوز نقد و انتقاد در کشور عزیز اسلامی ما صورت اعتدال و شیوه خردمندانه ای پیدا نکرده است. نقد را با عیب جویی یکی می دانیم! جواب به نقد و انتقاد را یا تند و با چماق و تهدید می دهیم یا اصلاً اعتنایی نمی کنیم.

انگلیسی آن کتاب که نسخه آن در دانشگاه هست، بیفکنم. نتیجه این کنجکاوی چند سطری است که ذیلاً به عرض می رسد:

از مقایسه کتاب فارسی «مقدمه ای بر فقه شیعه» با اصل انگلیسی آن که نام آن AN INTRODUCTION TO SHII LAW است معلوم شد که کتاب فارسی نوعی تلخیص از انگلیسی است که متأسفانه فاقد برخی از مهمترین خصوصیات اصل نیز هست تا آنجا که شاید بتوان گفت تقریباً نیمی از مطالب اصل را ندارد.

در اصل انگلیسی، اول بخشی است در معرفی فقه شیعه، که در ترجمه فارسی کوتاه شده آن آمده است. کتابهای سنن بیهقی، دارمی، نسائی، ترمذی که ناقد در پاراگراف ۲۵ اشاره کرده اند که «معلوم نیست مؤلف در کجای کتاب از آنها استفاده کرده است»، در پاورقی شماره ۱ صفحه دوم به عنوان «حدیث ثقلین» ذکر شده است.

بخش دوم زیر عنوان «مهم ترین کتابها

در مجلات گذشته و حال نشانی از مقالات انتقادی و جوابهای معتدل پسندیده بسیار هست ولی همیشه باید چنین باشد که نیست. نقدهای منطقی و درست و جوابهای معقول برای خوانندگان و آثانی که کنار «گوده» هستند، بسیار مفید و آموزنده است. برای نقد کردن و نقد پذیرفتن یا حداقل نقد شنفتن؛ باید سعه صدر و تحمل یا تحمّل داشت که افراد خودخواه و خودمحور ندارند. از خداوند متعال می خواهیم به ما و به همه ما در همه موارد، روحی پر تحمل و سینه ای گشاده عنایت فرماید که پیشرفت علم به معنی واقعی جز در سایه بحث و فحص و کنجکاویهای علمی دقیق امکان ندارد.

ارادتمند، احمد احمدی بیرجندی

مدیر محترم مجله آینه پژوهش در شماره سوم مجله آینه پژوهش (صفحه ۲۳) نقدی بر کتاب «مقدمه ای بر فقه شیعه» چاپ شده بود که موجب شد این جانب از سر کنجکاری نظری به اصل

باید که همه آویزه گوش کنند ولی باتأسف باید عرض کنم: «خودمخوریها» و «خودخواهیها» نمی گذارد که این حقایق مورد عمل قرار گیرد. و یا بیشتر از پیشتر تحقق پیدا کند.

منتقد محترم دانا و دقیق النظری در مجله شما در شماره های قبل مقاله ای نوشته بود که برآستی درخور تأمل بل تحسین بود. منتقد دانشمند دیگری هم مقاله انتقادی داشت.

ملاحظه فرمودید که پاسخ به مقاله اول را چنان تند و تیز داده بودند و از کلماتی در رد و ایراد استفاده کرده بودند که من از بازگو کردن آنها شرم دارم. آیا این است شیوه پاسخ دادن به یک نقد و انتقاد معقول؟!

دیگری اصلاً شأن خود را اجل از آن دانسته بود که پاسخی بدهد.

آیا این اقراط و تقریط نیست؟ چرا در کارمان تعادل نیست؟ چه عیب دارد حتی استادی و الامقام به شاگرد کوچکنش جرابی معقول بدهد و او را قانع سازد تا دیگران هم از این شیوه عمل درس بگیرند و نکته ها

در فقه شیعه» مرکب از دو فصل است: فصل اول (از صفحه ۶۲ الی ۱۱۳) در «آثار سیستماتیک فقهی» شامل دوره های کامل فقه، مجموعه های فتوی و پاسخ پرسشها، که به ترتیب تاریخ است. فصل دوم (از صفحه ۱۱۴ الی ۲۱۵) تک نگاریها که به ترتیب موضوع است. پس از آن سه فهرست است به ترتیب برای منابع و اعلام مؤلفین و عناوین کتابها. متأسفانه در ترجمه فارسی، بخش تک نگاری ها که تقریباً نیمی از اصل کتاب است، حذف شده است.

انتقادات شماره ۱، ۲، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۳ تا آخر بر اصل کتاب وارد نیست. (البته در تطبیق معلوم شد که انتقاد شماره ۲ بر ترجمه هم وارد نیست زیرا در صفحه ۵۲ تاریخ درگذشت یحیی بن سعید را ۶۸۹ نوشته است پس عدد ۵۸۹ در صفحه ۱۰۷ که مورد نظر ناقد است، قطعاً غلط چاپی است و باید برود به پاراگراف ۲۴). ضمناً در اصل کتاب که در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۲/۲) چاپ شده هیچ تاریخی مربوط به پس از سال ۱۳۶۰ دیده نمی شود ولی در ترجمه، تاریخ چاپ چند کتاب و دو تاریخ فوت مربوط به پس از تاریخ چاپ اصل آمده است که حتماً از اضافات مترجم است. برای نشان دادن اهمیت بخش تک نگاری که متأسفانه از ترجمه حذف شده،

پس از رساله های دوگانه سبزواری و رساله علی بن محمد عاملی:

- رساله اعلام الاحبه، از محمد هادی بن محمد میر لوحی حسینی سبزواری (اواخر قرن یازدهم)

نسخه ها:

کتابخانه مجلس، شماره ۵۶۷۲/۱ و ۵۵۱۱ (فهرست ۱۱۶: ۴۱۰ و ۱۷: ۱۲۴)

- مقالات السالکین، به فارسی. مؤلف نامعلوم (از آغاز قرن دوازدهم)

نسخه:

دانشگاه، شماره ۵۷۰۲ (فهرست ۱۶: ۷۰-۷۱)

- ایقاظ النائمین، از سید ماجد بحرانی محمد بن ابراهیم حسینی (از آغاز قرن دوازدهم)

نسخه ها:

مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)، شماره ۸۱۵۱/۳ (فهرست ۳: ۲۳۰) حسینیه شوشتریها در نجف (ذریعه ۲: ۵۰۵)

این کتاب را موسی بن فضل الله حسینی همدانی تلخیص کرده است که نسخه آن در فیضیه، شماره ۱۹۶۰/۱۰ هست (فهرست ۳: ۱۵۶)

- رساله فی حل حدیث ورد فی الصوت

چند نمونه در زیر به صورت فهرست ذکر می شود؛ شاید موجب شود در چاپ بعد ترجمه، این نقیصه رفع شود:

تک نگاریها در موضوع نماز جمعه که چاپ شده و یا نسخه خطی دارد (از صفحه ۱۴۵ الی ۱۵۲): ۷۶ کتاب (یک کتاب هم ناقد در پاراگراف ۲۳ اشاره کرده اند، باید اضافه شود)

تک نگاری ها در موضوع جهاد (از صفحه ۱۶۷ الی ۱۷۰): ۳۳ کتاب

تک نگاری ها در موضوع ارث (از صفحه ۲۰۳ الی ۲۱۰): ۷۱ کتاب

تک نگاری ها در احکام ذبح و شکار و خوردنی ها و آشامیدنی ها (صفحه ۱۹۹ الی ۲۰۱): ۳۹ کتاب

تک نگاری ها در حقوق قضائی و کیفری (صفحه ۲۱۰ الی ۲۱۵): ۵۵ کتاب

اینک بر اساس لیست تک نگاری های مربوط به موسیقی (در صفحه ۱۷۵ - ۱۷۶ اصل انگلیسی)، مقاله «رساله های فقهی درباره غنا» از رضا مختاری در همین شماره ۳ (صفحه ۵۴ - ۵۵) تکمیل می شود:

باز هم درباره ابی مخنف و

سرگذشت مقتل او

در آخرین شماره «آینه پژوهش»:

فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، صفحه ۱۲۲

تعقیبی جدید از جناب آقای سید علی

میرشریفی بر پاسخ این جانب بر نقد ایشان

از کتاب این جانب «وقعة الطف» ضمن مقاله

ایشان درباره «ابومخنف و سرگذشت مقتل

وی» چاپ و پخش شده، که متأسفانه بنده

در این اواخر (اوائل آبانماه) از آن مطلع

شدم، و خواندم و دیدم باز مقتضی جوابی

است. و قبلاً از برخورد مؤدبانه ایشان

متشکرم، که ادب ایشان در این تعقیب قابل

تحسین و روش پسندیده ای است. و اینک

نکاتی چند قابل توجه:

۱- آقای میرشریفی در صفحه ۳۷،

شماره ۲ مجله مذکور نوشته بود: «تحقیق

آقای یوسفی نیز خالی از اشکال نیست، که

به مواردی از آن اشاره می شود: ۱- روی

جلد و صفحه اول کتاب آمده است: وقعة

الطف لأبی مخنف، گفتمی است که عنوان

یاد شده برای این کتاب صحیح نیست؛ چه

اینکه اولاً ... ثانیاً آنچه در طبری آمده، و در

این تحقیق یکجا نشر یافته است همه کتاب

ابومخنف نیست بلکه قسمتی از آن است»

بنده هر چه فکر می کنم می بینم این

موضوع هیچ ارتباطی با عدم صحت نام

کتاب ندارد. اما بنابر فرض ارتباط میان این

دو موضوع، چون این سخن مشتمل بر

الهنسن، از سید حسین بن محمدابراهیم

حسینی قزوینی (۱۲۰۸م)

نسخه ها:

آستان قدس، شماره ۶/۲۵۰۵

(فهرست ۲: ۱۱۸)

زنجانی قم، شماره ۶/۷۶ (آشنایی با

چند نسخه خطی: ۲۲۰)

- رساله وجیزة فی الغناء، از محمدبن

محمدحسین شهرستانی (م ۱۲۶۰)

نسخه:

دانشگاه، شماره ۳/۱۱۱۱ (فهرست ۵:

۱۸۹۶)

- رساله فی حرمة الغناء، از محمود بن

محمدعلی کرمانشاهی (م ۱۲۷۱)

نسخه:

مرعشی، شماره ۲/۱۵۳۷ (فهرست ۴:

۳۱۷)

ضمناً شماره های ۸، ۹، ۱۱، ۱۲ لیست

آقای مختاری در تک نگاری ها نیست که

معلوم می شود نسخه آن در دست نیست.

با احترام. ارادتمند، جواد سرابی

ادعای این مطلب است که: «آنچه در طبری

آمده... همه کتاب ابومخنف نیست بلکه

قسمتی از آن است» و بنده این «ادعا» را بی

دلیل دیدم، بلکه قرائنی بر خلاف آن به

نظرم رسید، آن قرائن را در تعلیق بر مقاله

ناقد آورده ام که در شماره ۴ همان مجله

درج شده است. و ایشان در تعلیق بر پاسخ

بنده مندرج در شماره ۶ همان مجله صفحه

۱۲۲ نوشته اند:

«تنها با این استحسانات نمی توان

«ادعا» کرد که طبری تمام کتاب ابو مخنف

را در تاریخ خود درج کرده است، بلکه به

عکس، طبری در ثبت مطالبی که به نفع

شیعه و یا به ضرر حکام جور بوده، به

شدت پرهیز می کرده است».

این مطلب درست، اما باز این سخن

مشتمل بر تقدیر این است که باقیمانده مقتل

ابی مخنف که بنابر رأی آقای میرشریفی،

طبری از ثبت آن پرهیز کرده به نفع شیعه و

به ضرر حکام جور بوده، نه این قسمت از

آن را که طبری آورده است!

در حالی که در همین قسمتی که طبری

آورده، آمده است که: «نگاه که زهیر بن

القین روز عاشورا لشکر اهل کوفه را نصیحت کرد، امام علیه السلام کسی را فرستاد که به او بگوید:

«أقبل فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه وأبلغ فی الدعاء، لقد نصح لهُؤلاء وبلغت،^۱ و این به معنی این که چون زهیر بن القین پیش از این «عثمانی» بوده، آن قوم را قوم فرعون و زهیر را بمنزله مؤمن آل فرعون عنوان نموده است.

از این صریحتر درباره بریر بن حضیر همدانی آورده است که: یزید بن معقل از لشکر اهل کوفه به او گفت: «هل تذكر - و أنا أماشیک فی بنی لؤذان - و أنت تقول: إن عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفاً، و إن معاویة بن أبی سفیان ضال مضل، و إن امام الهدی و الحق علی بن ابی طالب؟! فقال له بریر: أشهد أن هذا رأیی و قولی! فقال له یزید بن معقل: فانی أشهد أنك من الضالین! فقال له بریر بن حضیر: هل لك فلاباهلک، و لنذع الله أن یلعن الکاذب و أن یقتل المبطل». سپس جریان مباحله و عاقبت آن به قتل یزید را نقل می کند.^۲

و از این شدیدتر آورده است که: نافع بن هلال جملی مرادی در کارزار می گفت: «أنا الجملی أنا علی دین علی» و مزاحم بن حریث به او پاسخ داد که: «أنا علی دین عثمان» فقال له: أنت علی دین شیطان»^۳.

بنابراین، آیا در باقیمانده مقتل ابی مخنف - بر فرض ناقد - مطالبی بیش از این

به ضرر حکام جور بوده، و لذا طبری از ثبت آنها به شدت پرهیز می کرده است؟!

۲ - ناقد باز مدعی شده است که: «همین عدم تفاوت (میان نقل طبری و نقل کتابهایی مانند تذکرة الخواص و...) دلیل است که با واسطه طبری از ابومخنف نقل می کنند».

بلکه کتابهایی مانند تذکرة الخواص و پیش از او ارشاد شیخ مفید، صریحاً مفید این است که با واسطه مقتل هشام کلبی از ابومخنف نقل کرده اند نه با واسطه طبری، همچنان که خود طبری نیز با واسطه مقتل هشام کلبی نقل کرده و تصریح کرده است.^۴

و بنابراین، آنچه ناقد در همان صفحه ستون سوم فرموده است که: «با مراجعه به تاریخ طبری به خوبی روش می شود که وی حوادث کربلا را از دو مقتل جداگانه و مستقل (مقتل ابی مخنف و مقتل کلبی) نقل می کند» و فرموده اند: «وانگهی کلبی راوی و یا جامع مقتل ابی مخنف که نبوده، او خود مقتل جداگانه ای نگاشته است»؛ نادرست است. درست است که کلبی جامع مقتل ابی مخنف نبوده اما راوی آن بوده

است، و درست است که مترجمین اوائل ضمن کتب او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را ذکر کرده اند، اما از این که طبری اخبار کلبی را چه از ابی مخنف و چه از

دیگران یکسان آورده و هیچگونه تفاوتی در چگونگی روایت ندارد، قویاً به نظر می رسد کلبی مقتل ابی مخنف را نقل کرده و

اخبار دیگران در مقتل را بر آن اضافه نموده است، و جداً بعید به نظر می رسد که کتاب مقتل ابی مخنف را جداگانه و مستقل نقل کرده، و «خود مقتل جداگانه ای نگاشته

باشد»، مگر جز اخبار ابی مخنف، اخبار دیگری در حدی که مقتل کامل مستقیماً را تشکیل بدهد بوده است؟ و هر چه نقل شده از مقتل ابی مخنف نقل شده و از مقتل کلبی

حتی یک خبر نقل نشده باشد مگر متفرقاتی که دقیقاً آمارشان را در مقاله قبلی (همین مجله، شماره ۴، صفحه ۱۱۸) بیان کردم. بلکه همین عدم نقل مقتل کلبی با نقل

متفرقات اضافات او بر مقتل ابی مخنف دلیل است بر اینکه مقتل کلبی واسطه نقل مقتل ابی مخنف بوده با آن اخبار اضافه از دیگران، و نه اینکه «مقلد محض ابی مخنف»^۵ باشد.

۳ - گفته اند: «نگارنده فرصت نداشتیم کتاب را با تاریخ طبری مقابله کنم اگر کلیه اسناد به طور دقیق و کامل در پاورقی آمده است اشکال بر طرف می شود، لیکن چنانچه داشت در مقدمه متذکر می شدند».

مقدمه مقدماً چاپ شده بود، و اسناد را در پاورقی آورده بودم و ارقام پاورقیهای سندی را در اوائل اخبار نهاده بودم، تا اول هر خبری سند آن در پاورقی نقل شده باشد، اما این کار برای چاپخانه دفتر انتشارات بی سابقه بود (که ارقام پاورقی در اول هر خبری باشد) لذا از این عمل خودداری کردند و الزاماً ارقام را (حسب معمول) به اواخر اخبار بردند، و دیگر جای تذکر در مقدمه گذشته بود.

۲ - در همان صفحه ۱۲۲ و صفحه بعد ۱۲۲ از همان مقاله نوشته اند: «در پاسخ به این اشکال که: چرا مطالب هشام کلبی به ابومخنف نسبت داده شده نوشته اند: «اصولاً چنین مواردی است که موجب جایجایی مطالبی شده است، و چنین تصرفاتی موجب ...»

نقل ایشان (ناقد) به گونه ای است که مشار الیه در «چنین مواردی» بر می گردد به نسبت «مطالب هشام کلبی به ابومخنف»، در حالی که مشار الیه در «چنین مواردی» در سخن بنده وجود جملات معترضه به نقل کلبی از جز ابی مخنف در لابلای اخبار

ابی مخنف است، و این موجب جایجایی آن مطالب و اخبار غیر ابی مخنف است، و این جایجایی می تواند مجوز عدم التزام به نام اصلی کتاب باشد. از خوانندگان محترم تقاضا می کنم چگونگی نقل ایشان (آقای میرشریفی) را با سخن بنده در شماره ۴ همین مجله مقارنه و مقایسه کنند تا حجم تحریف (نامقصود) را دریابند!

۵ - ناقد، آقای میرشریفی نوشته است: «استخراج ایشان سه اشکال اساسی دارد که در ذیل بدان پرداخته می شود: الف: اسناد ابومخنف یکسره حذف شده ...؛ ب: مطالبی که هشام کلبی از غیر ابومخنف نقل کرده به ابومخنف نسبت داده شد»

که پاسخ این دو در دو بند قبل (۴ و ۲) گذشت، و اضافه نموده که: «ج: افتادگی و اسقاط و حذف مطالب به حدی است که توان گفت کتاب را از درجه اعتبار انداخته است» (کذا) و سپس بیست مورد شمرده اند که بنده در مقاله تعلیق (در همین مجله شماره ۴) ده مورد از آنها را با جواب ذکر نموده ام. و نقاد راجع به آن جوابهای بنده نوشته است: «مسائلی را مرقوم داشته ان که قابل پذیرش نیست» و سپس سه نمونه مختصر از جوابها را نقل نموده اند که: «جمله، معترضه گونه بوده لذا تکرار نکرده ام ... و برای این حذف شد که سیاق مستقیم شود» و باز با حذف مشار الیه بنده: «این مطلب را کسی درک می کند که با

مجالس عربی عزاداری امام حسین علیه السلام آشنا باشد که متن عربی مقتل در آنها خوانده می شود» پس بنده خود عذر کسی که با چنین مجلسی آشنا نباشد را خواسته ام که ضرورت استقامت عبارت قدیم را درک نمی کند. «ذلک لمن کان له قلب أو ألقى السمع و هو شهید». و السلام علی من اتبع الهدی و جانب الردی.

محمد هادی یوسفی غروی

پی نوشتها:

۱. وقعة الطف، ص ۲۱۳، از طبری، ج ۵، ص ۲۲۶.
۲. وقعة الطف، ص ۲۲۱، از طبری، ج ۵، ص ۲۲۱.
۳. وقعة الطف، ص ۲۲۲، از طبری، ج ۵، ص ۲۲۵.
۴. وقعة الطف، ص ۱۰ و طبری، ج ۵، ص ۲۸۷.
۵. مقاله آقای میرشریفی در همان مجله، شماره ۶، ص ۱۲۲.